

استاد احمد آرام

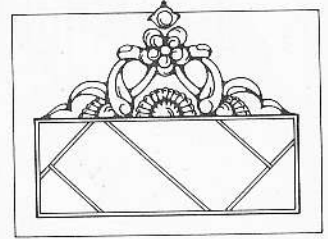
به عقیده عبدالقادر مغربی، بیرون کردن این گونه کلمات از زبان عربی به عنوان دخیل بودن، کار درستی نیست و این گونه کلمات، در حقیقت، عربی شده‌اند و حقوقی برابر با لغات عربی اصیل دارند.

زمانی که عطش «فارسی سر» کردن لغات و بیرون انداختن کلمات عربی از زبان فارسی، بسیاری از راه‌گم‌کردگان را، کلافه کرده بود، به دوستی گفتم اگر حقیقه در چنین اندیشه‌ای هستی، باید نام «محمود» خود و نام «احمد» مرا عوض کنی و آنوقت به خیال تمویض دیگر کلمات بفتی. اینک خوشحالم که با وجود تغییر جو ادبی و فرهنگی؛ در عین اینکه ترکیب فارسی نوساخته «رسانه‌های همگانی» رواج یافته، دیگر اصراری بر آن نیست که مثلاً به جای «فتایح» فارسی شده روان، حتماً کلمه «پیامدها» را بگذارند؛ و اگر کاری در این زمینه‌ها صورت می‌گیرد، بیشتر برای ساختن ثعادل‌های زیبای فارسی برای لغت‌های فرنگی است که مثل سیل وارد زبانمان می‌شود. نکته دیگری که ذکر آن لازم است این که: رساله حاضر نوشته ۸۵ سال پیش است و مؤلف، در آن زمان سردبیر روزنامه «المؤید» در مصر بوده و بنابراین اگر اشاره‌هایی به زمان حاضر در ضمن کتاب شده باشد، مربوط به «زمان حاضر» در حدود یک‌تورن پیش است و البته این گونه چیزها در اینکه «اشتقاق صغیر» یا کبیر یا «نَحْت» یا «تعریب» چیست، هیچ تأثیری ندارد و به هیچ‌وجه از ارزش آن نمی‌کاهد.

احمد آرام

رساله‌ای که از نظر خوانندگان می‌گذرد، ترجمه رساله عربی «الاشتقاق والتعریب» نگارش عبدالقادر مغربی متولد طرابلس شام است که در ۱۹۵۶ رخت از این جهان پرست و به جهان باقی شتافت.

در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ که به تدریس زبان فارسی در مدرسه محنتیه دمشق اشتغال داشتم، با آن مرحوم که از بزرگترین فضلاء دمشق و رئیس مجمع‌العلمی (= فرهنگستان) سوریه بود، آشنا شدم و از



از: عبدالقادر مغربی  
ترجمه: استاد احمد آرام

# اشتقاق و تعریب

چند جلسه مصاحبت با ایشان لذت بردم. چندی پیش که برای پیدا کردن کتابی نامشخص برای مطالعه در یک سفر کوتاه، در کتابهای خود نجشس می‌کردم، تصادفاً به این رساله برخوردیم و در آن سفر که آنرا می‌خواندم، دریافتم که ساختن لغات تازه فارسی در برابر لغات خارجی به صورت عمده، از ترکیب ریشه‌های کلمات با پیشوندها و پسوندها یا از ترکیب خود کلمات، فراهم می‌آید؛ و این کار، کاملاً با سباق و روش ساختن کلمه در عربی، متفاوت است یعنی در حقیقت، اهمیتی که نویسنده رساله اشتقاق و تعریب، به تعریب داشته، در فارسی باید کاملاً متوجه به «نَحْت» (=تراشیدن) شود؛ لهذا ترجمه این رساله را از لحاظ اشتغال بر نکات بسیار مفیدی که در مورد ساختن لغات تازه دارد، سودمند دانستم و اینک خوشحالم که ترجمه آن را به خوانندگان ماهنامه گلچرخ تقدیم می‌کنم و امیدوارم کسانی که در رشته‌های مختلف علوم کار می‌کنند و ناگزیر از ترجمه کلمات خارجی هستند، با استفاده از راهنمایی‌های این رساله، با راهی که در آن گام نهاده‌اند، بیشتر آشنا شوند.

سودمندی دیگری که از این کتاب به دست می‌آید، شادی و احساس سربلندی حاصل از ملاحظه لغات فارسی فراوانی است که از قدیم‌الایام مغرب و وارد زبان عربی شده و به حدی در آن زبان رسوخ کرده است که جای لغات عربی اصیل را گرفته و آنها را مهجور ساخته است.



سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر فرستادهٔ راستگو و درستکار او. جامعهٔ عربی ما، کمال نیازمندی را به انتشار علوم در میان فرزندان خود دارد و آموختن این دانشها زمانی می‌تواند پاسخگوی آن نیازمندی باشد که با زبان و لغت دانش‌آموزانی که به فهمیدن آن خو گرفته‌اند، بیان شود. و زبان عربی، در صورتی که رشد پیدا نکند و دایرهٔ استعمال آن گسترش نیابد و واژه‌های مورد احتیاج، برای آموزش علوم و فنون، در آن فراوان نشود، برای انجام‌دادن این وظیفه شایستگی پیدا نخواهد کرد.

برای پیدایش این‌گونه کلمات و افزون‌شدن شمار آنها، دو راه وجود دارد که یکی از آن دو «اشتقاق» است و دیگری «تعرب» یعنی عربی‌کردن کلمهٔ غیرعربی.

کسانی که نسبت به زبان عربی بیگانه و از شناخت رازهای آن به دورند، این زبان را به اندک‌بودن کلمات مورد نیاز در مطالب جدید متهم می‌کنند و آن را روی هم‌رفته برای تعلیم و تعلم شایسته نمی‌دانند. اگر عذر این‌گونه کسان پذیرفته باشد، هرگز نمی‌توانیم خود فرزندان این زبان را که از سودجستن از اشتقاق و تعرب غفلت ورزیده‌اند و حتی موانعی برسرراه این سودمندی فراهم آورده‌اند، معذور بدانیم.

دلم می‌خواست بدانم که تعریف تعرب در نزد این فضلا چیست و راه و رسم و شرایط آن به اعتقاد ایشان، چگونه است. چرا در آن هنگام که می‌بینند کلمه‌ای بیگانه، مُعَرَّب شده و میان مردم رواج یافته و مردم دل به آن خوش داشته‌اند، الم‌شنگه به راه می‌اندازند و درآمدن آن کلمه را در ترکیبات لغت، همچون راه‌یافتن میکروب بیماری بدخیمی در بدن انسان جلوه‌گر می‌سازند و به هر وسیله برای بیرون‌راندن آن کلمه از لغت عربی، مُتَشَبِّث می‌شوند؟

و از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که همین‌گونه کسان به یاری زبان و مباحث کردن به مزایا و ویژگیهای آن، بانگ بلند می‌کنند و با کسانی که زبان را به فقر و تنگی دامنه متهم

می‌سازند، به محاجه برمی‌خیزند.

من این هر دو کار را، تا زمانی که کاری برای زنده‌کردن دو نیروی «اشتقاق» و «تعرب» و هموارکردن راه، برای بهره‌مندی از اینها، انجام نداده‌اند، درست نمی‌دانم.

در این کتاب، ثابت کرده‌ام که تعرب در زبان، قیاسی یا طبیعی است و مقاومت در برابر آن ممکن نیست و نیز نشان داده‌ام که کلمهٔ معرب یا عربی‌شده، عربی است و به‌کاربردن آن در کلام فصیح، چیزی از فصاحت آن نمی‌کاهد؛ و آنچه را که بلیغ است، از دائرهٔ بلاغت، بیرون نمی‌کند و امیدوارم که در این باره، بر راه درست رفته باشم.

#### مقدمه

شمارهٔ افراد یک ملت، از دو راه افزایش پیدا می‌کند: توالد و تَجَنُّس. در بارهٔ توالد باید گفت: این مطلب کاملاً آشکار است که هر ملتی با شاخه‌ها و شعبه‌های مختلفی که دارد به چندین فرد از نیاکان آن ملت بازمی‌گردد؛ یا گاه بازگشت آن، به نیایی یگانه است همچون یعقوب بن اسحاق، نیای قوم یهود و یَعْرَب بن قحطان، نیای اعراب یمن، و عدنان، نیای اعراب حجاز. از این نیاکان سه‌گانه فرزندان پدید آمد و از آن فرزندان، فرزندان دیگری و همچنین پیشرفت تا دو قوم یهود و عرب پیدا شد و شمارهٔ افراد آن، فزونی یافت.

ولی امروز که از قوم و امت عربی سخن می‌گوییم، مقصودمان کسانی نیست که تنها از صُلبِ یَعْرَب یا عدنان به وجود آمده‌اند؛ بلکه این مفهوم، اقوام دیگری از ایران و روم و سربانیان و قبطیان و بربرها را نیز شامل می‌شود که هیچ نسبتی با یَعْرَب یا عدنان ندارند و از سلالهٔ آنها نیستند بلکه با این سلاله، آمیخته شده و به زبان آن سخن می‌گویند و درهم آمیخته، و با پذیرفتن جنسیت و تابعیت عربی، عرب شده‌اند.

اگر به پنجاه‌میلیون عرب موجود

امروز بگوییم که نسبت خود را نسبت به نیاکان هزاران سال پیش خود، بیان کنند، جز ده میلیون نفر یا کمتر از ایشان نسبتی با یَعْرَب و عدنان ندارند.

پس قوم عرب از راهی جز راه توالد، افزونی پیدا کرده است که همان تَجَنُّس یا پذیرفتن جنسیت عربی است.

افزون‌شدن افراد عرب از طریق تَجَنُّس، تنها نتیجهٔ تأثیر اسلام و فتوحات آن نبوده، بلکه قبل از اسلام و در زمان جاهلیت و گوشه‌گیری در جزیرهٔ العرب نیز، صورت می‌گرفته است. در آن روزگار اعراب از دوگونه بودند: گونه‌ای به نام عَرَبِ عَربیه خوانده می‌شدند که مقصود از آن، فرزندان قحطان است که در عربیت، جنبهٔ اصالت داشتند؛ و گونه‌ای که به نام اعراب مُسْتَعْرَبه خوانده می‌شدند و آنان فرزندان عدنان بوده‌اند که از نسل اسماعیل بن اسحاق صلوات‌الله علیهما هستند. اسماعیل ریشهٔ عبرانی داشت ولی متَجَنُّس به جنسیت عربی شد و لباس عربی پوشید و به زبان اعراب سخن گفت و از ایشان شد. پس فرزندان او عربیت خالص نداشتند. مردی به حضرت علی علیه‌السلام گفت: «ای امیرمؤمنان، مرا از اصل قوم خود، قریش، آگاه‌گردان». آن حضرت فرمود ما قومی از «کوئی» هستیم و کوئی ناحیه‌ای از عراق است که ابراهیم علیه‌السلام در آنجا به دنیا آمد.

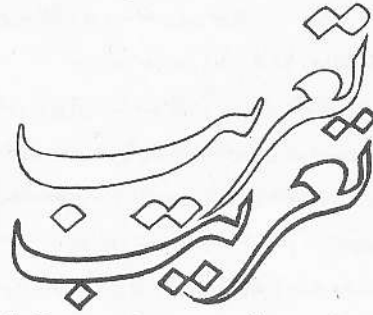
افزایش امت عربی با اولاد اسماعیل از راه توالد نبود بلکه این افزونی از راه تَجَنُّس یعنی پذیرفتن جنسیت عربی و تعرب یعنی عرب‌شدن، صورت گرفت؛ و این به هیچ‌وجه از ارزش عربیت آنان نمی‌کاهد و آنان را از جنس عربی بیرون نمی‌کند و منزلت آنان را از منزلت اعراب عاریه پایین‌تر نمی‌آورد. حتی بعضی از پژوهشگران برآنند که اصل این اعراب عاریه از بلاد حبشه بوده است که از آنجا

به یمن مهاجرت کردند و با مردمان این ناحیه آمیختند و عرب شدند. و برای درستی عربیت فرزندان اسماعیل همین بس که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان اسماعیل مستعرب بوده است و اگر اینان درجه پایین تری داشتند، خداوند سبحان، سید آفریدگان خود را از میان ایشان بر نمی انگیخت.

هرچه در خصوص رشد امت عرب از دو طریق توالد و تجنس بیان کردیم، کاملاً قابل انطباق بر رشد و نمو زبان عربی از همین دو لحاظ است. لغت قوم عرب در آغاز مشتمل بر اصولی اندک و کلماتی ساده بود؛ سپس اسباب پیشرفت و تکامل آن فراهم آمد و به رشد و افزایش از همان دو راه یا دو عاملی که سبب رشد امت و تکاثر آن بوده است، آغاز کرد. آن اصول و کلمات به توالد و تناسل پرداختند و به کلمات زبانهای دیگر جنسیت عربی بخشیدند و آنها را در خود پذیرفتند.

در این جا بهتر است تعبیر را تغییر دهیم و از دو کلمه «توالد» و «تجنس» که در تکامل امت عربی به کار بردیم، چشم پوشیم و به جای آنها در رشد زبان، دو کلمه «اشتقاق» و «تعریب» را به کار بریم. اشتقاق در اصول و ریشه های کلمات عربی همچون نتاج و تولید در افرادی است که به عربی سخن می گویند؛ و تعریب و عربی کردن در کلمات دخیل و وارد شدن آنها به این زبان، همچون تعرب و عرب شدن کسانی است که وارد امت عربی شده و جنسیت عربی را پذیرفته بودند. با این تفاوت که رشد و نمای یک ملت، بیشتر از طریق توالد است ولی در زبان، پیشرفت و افزایش ثروت، از راه تعریب صورت می گیرد.

و چون به این نکته توجه کنیم که نمو لغت و زبان، نشانه ای از نشانه های زندگی آن است و این که: دو عامل مؤثر در این نمو، همانا «اشتقاق» و «تعریب» است.



بر ما فرزندان لغت عربی، واجب می آید که چنانکه باید و شاید دو فن اشتقاق و تعریب را مورد پژوهش و تحقیق قرار دهیم و حق بحث را در آنها ادا کنیم تا از این راه بتوانیم به یاری زبان خود برای رسیدگی به زندگی دایمی و رشد پیوسته برخیزیم.

### اشتقاق

اشتقاق عبارت از بیرون آوردن لفظی از لفظ دیگر است که در معنی و ترکیب با یکدیگر مناسبت و شباهت دارند ولی ریخت و صیغه آنها با یکدیگر متفاوت است. بعضی تعریف آن را بدین صورت آورده اند:

اشتقاق در آوردن ریشه واحد به صیغه های مختلف است تا در نتیجه آن چیزهایی به دست آید که مستقیماً از آن اصل و ریشه به دست نمی آید مثلاً کلمه مصدری «ضرب» (=زدن) چون به صورت «ضرب» (=زد) درآید، از حصول فعل زدن در زمان گذشته خبر دهد و چون به صورت «یضرب» درآید از حصول همین فعل در آینده خبر خواهد داد. و این تحوّل و اشتقاق بر ریشه هایی وارد می شود که بر افعال و احداث، دلالت دارند؛ چه اینها هستند که بر حسب عوارض، تغییر و استحاله پیدا می کنند چنانکه ضرب، مثلاً، به اختلاف زمان حدوث آن و به اختلاف فاعل و مفعول آن و نیز اعتبارات دیگر، مختلف می شود اما اصول و ریشه های دلالت کننده بر موادّ و اعیان - که جواهر و نامهای جامد

خوانده می شوند - چنین نیست و از این عوارض تأثیر نمی پذیرد. مثلاً کلمه «ارض» بر این جسم کروی که همه ما انسانها بر روی آن زندگی می کنیم دلالت دارد و عوارضی که بر فعلها و حادثات تعلق می گیرد، بر آن عارض نمی شود و به همین جهت لفظ آن تغییر نمی پذیرد و چیز دیگری از آن مشتق نمی شود جز آنچه از خود اهل زبان شنیده شود و آنچه خود ایشان در آن، تحوّل پدید آورند: همچون ماده «حَجَرٌ» که از آن اِسْتَحْجَرُ الطَّيْنُ (=گِل همچون سنگ شد) را مشتق کرده اند و همچون ناقه (=شتر ماده) که از آن اِسْتَوَقَّ الحَمَلُ (=شتر نر، شبیه شتر ماده شد) را ساخته اند و از سیف (=شمشیر)؛ سَافَةٌ (=او را با شمشیر زد) آورده اند و از رأس، رَأْسَةٌ (=به سرش ضربت زد) را، ترکیب کرده اند.

و گفته اند که اشتقاق، سماعی است یعنی به چیزهایی مربوط می شود که از خود اعراب شنیده باشیم؛ پس اگر اسم جامدی را شنیده باشیم؛ که اعراب به آن تحوّل داده و از آن مشتق فراهم آورده باشند و از مصدری، صیغه های محدود ساخته باشند؛ به کار می بریم و با آنها سخن می گوئیم و اگر چنین نباشد، نه.

پس ما حق نداریم که از کلمه «حصا» فعلی همچون اِسْتَحْصَى بسازیم به قیاس آنکه از حجر، استحجر می ساختیم و یا از کلمه سَهْمٌ (=تیر)، سَهْمَةٌ و از رَجُلٌ (=پا)، رَجَلَةٌ یعنی او را با تیر یا با پا زد، به قیاس با «سافه» و «رأسه»، بسازیم.

این مطلبی است که در مورد جوهرها گفته می شود و در مورد مصدرها و نامهای حدّتها نیز، چنین است؛ یعنی در مشتقات از آنها هم به چیزهایی خود را محدود می کنیم که از اعراب شنیده باشیم و خبر آن به ما رسیده باشد؛ از «نحافه» (=لاغری)، اسم فاعل «نأحف» را به قیاس با «ضامیر» (=لاغر) نمی آوریم، بدانجهت

که اعراب به جای آن، «نحیف» را به کار برده‌اند و نیز از «كَشْحٌ»، لفظ «كَشِيحٌ» را به معنی: کینه‌ورز، به کار نمی‌بریم زیرا آنان، در این مورد کاشح را به کار می‌برده‌اند؛ همچنین از «سَخَطٌ»، لفظ «سَخَطَةٌ» را با تشدید خا، همچون هَيْجَةٌ به معنی «او را به خشم آورد» بر زبان نمی‌آوریم بدانجهت که آنان در این مورد، لفظ «أَسْخَطَةٌ» را بر زبان آورده‌اند؛ نیز، از لفظ «حُبٌّ»، محبوب را مشتق کرده‌اند نه «حَابٌ» را و به همین جهت، این یک را به کار نمی‌بریم و از «أَحَبٌّ»، لفظ «مُحِبٌّ» را به صیغه اسم-فاعل بر زبان می‌آوریم و چون اعراب لفظ «مُحَبٌّ» به صیغه اسم مفعول را به کار نگرفته‌اند، از استعمال آن خودداری می‌کنیم.

خلاصه آنکه، اشتقاق کلمه‌ای از کلمه دیگر، چیزی است که اعراب آن را مورد استفاده قرار می‌دهند و برای این کار، مقیاسی دارند که از آن آگاهند و روشی که بنابر آن عمل می‌کنند. بنابراین کسانی را که پس از ایشان می‌آیند، نرسد که به اشتقاق مشتقاتی که آنان به آنها نپرداخته‌اند، بپردازند.

ابن فارس گفته است: «اجتماع اهل لغت - جز اندکی از ایشان - بر آن است که زبان عربی را قیاسی است و آنان بعضی از واژه‌ها را از واژه‌های دیگر مشتق می‌کنند. اسم «جَنٌّ» از اجتنان (=پنهان بودن) مشتق است و جیم و نون، پیوسته بر پوشیده بودن دلالت دارد: اعراب به سپر، جَنَّةٌ می‌گویند. أَجَنَّةُ اللَّيْلِ یعنی شب آن را پنهان کرد و هذا جَنِينٌ یعنی در شکم مادر (پنهان) است. بر خلاف آن، «إِنْسٌ»، نشانه آشکاری است و «أَنْشَأْتُ الشَّيْءَ» یعنی آنرا دیدم. و چنین است دیگر کلمات زبان عربی که آن را هرکه داند می‌داند و هرکه نداند، نسبت به آن نادان است.» و گفت که: «...این مبتنی بر آن است که لغت، توقیفی است؛ پس

آنکه ما را بر آن واقف کرد که اجتنان به معنی پوشیدگی است، همان کس است که ما را واقف ساخت که جَنٌّ از آن مشتق شده است و امروز، ما حق اختراع نداریم و نباید سخنی جز آنچه ایشان گفته‌اند بگوییم، یا به قیاسی که آنان بدان نپرداخته‌اند، بپردازیم؛ زیرا این کار، مایه تباهی زبان و باطل شدن حقایق آن خواهد شد.

و نیز گفت: «... خلاصه آنکه زبان قیاسی نیست که اکنون ما آن را در معرض مقایسه قرار دهیم.»



پس ماده‌های زبان همچون مادرانی به شمار می‌روند که اهل زبان از آنها فرزندان و فرزندزادگانی پدید آورده‌اند که همان مشتقات است. پاره‌ای از این مادران و فرزندان پیوسته در بیابانها و در میان قبایل عرب مورد نفرت بود و آنها را به کار نمی‌برده‌اند، و بعضی دیگر مأنوس بود و رواج یافته است.

أَصَمَعِي و أَبُو عَبِيدَةَ و همانندان ایشان آمدند و کلمات بی‌قاعدۀ زبان را مأنوس و الفاظ و حشی آن را دربند کردند و آنها را در دسترس صاحبان معاجم (لغتنامه‌ها) و کسانی که به کار تدوین اشتغال داشتند، قرار دادند. اینان آنها را همراه با چیزهای دیگر در میان نوشته‌های خود به ودیعه نهادند همان‌گونه که نویسندگان در بارۀ جانوران در کتاب‌های خود نامها،

اجناس، انواع و خانواده‌های آنها را می‌آورند.

به برکت این قوه یعنی قوه اشتقاق و توالد، زبان عربی رشد پیدا کرد و شماره لغات آن افزایش یافت تا آنجا که به گفته حمزة اصفهانی شماره این لغات اعم از مشتق و اسم جامد و علم شخصی، برابر با ۱۲۳۵۰۰۵۲ شده است. اما شماره مشتقات تنها به هفتاد هزار کلمه رسیده است و اعراب که بخشندگی از سجایای ایشان است در بارۀ بعضی از معانی هیچ‌گونه بخل نورزیده‌اند و برای آنها نامهایی دور از حد تصور قرار داده‌اند چنانکه شمشیر را هزار نام و مار را دویست نام و شیر را پانصد نام و داهیه (کار بزرگ، بلای سخت) را چهارصد نام بوده است تا آنجا که ثعالبی گفته است: «تکثیر اسماء اللدواهی من اللدواهی» یعنی فزونی نامهای بلیات (خود) از بلیات است.

اینگونه اشتقاق زبان و پرشاخه شدن آن، از مزایای زبان عربی و منحصر بدان است و خود به تنهایی برای بیان این حقیقت کافیست که زبان عربی به مقتضای قانون پیدایش و تکامل طبیعی به وجود آمده، و این امر گفته کسانی را باطل می‌کند که به اعتقاد ایشان زبان ناگهانی نازل یا الهام شده است.

چون به اعتقاد پیدایش زبان بنابر مقتضای قانون طبیعی گردن نهیم، بر ما واجب است که به این قانون در عمل مدد رسانیم تا اثر آن در زندگی زبان عربی و همچشمی کردن آن با دیگر لغات زنده جهان - که می‌خواهند آن را از میان ببرند و جایگزین آن شوند - آشکار شود.

آنچه بیشتر در این خصوص گفتیم که اشتقاق از وسایل رشد زبان و زاده شدن مواد تازه و افزوده شدن کلمات آن است، مقصود ما چیزی است که به نام اشتقاق صغیر خوانده می‌شود.

ادامه دارد